



ده فرمان

○ سید محمد طلوعی برازنده

ما همه نیروهامان را به کار می‌گیریم تا از بند تنهایی رها شویم. برای همین، احساس تنهایی ما اهمیت و معنایی دوگانه دارد: از سویی، آگاهی بر خویشتن است و از سوی دیگر، آرزوی گریز از خویشتن.»^۱

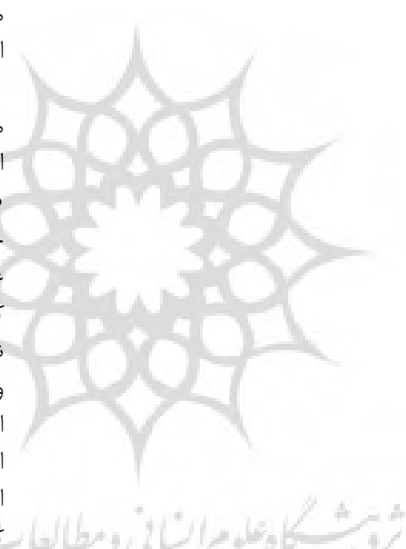
شاید برای کودکی که روز به روز از طبیعت دورتر می‌شود، کتاب «هر کسی باید سنگی داشته باشد» ایده‌آلی برای نزدیک شدن به طبیعت باشد، اما خاموشی و «مگویی» داستان، دون خوان دیگری است که جواب چیزها را نمی‌دهد و سؤال‌هایی که پیش می‌کشد، به طرز عجیبی با ساخت اجتماعی، فرهنگی و ذهنیت تاریخی کودکان ما ناهمخوانی دارد. حداقل برای کودکان جمعیت شهری که عکس حیوانات را توی کتاب‌ها می‌بینند و کوه و سنگ برای‌شان تداعی‌گر تعطیلات آخر هفته یا عید است. نمی‌خواهم از عدم تجانس فرهنگی حرف بزنم، از این که آموزه‌های سرخ‌پوستی وهم‌آلود و همراه خرافه است. قصد اصلی من، جواب دادن به سؤال‌هایی است که کتاب جواب نداده.

«اگر کسی بپرسد «چه چیز این سنگ استثنایی است؟» جوابی نده.»^۲

استثنایی بودن یعنی چه؟ هیچ کدام از آموزه‌ها/قانون‌هایی که وضع می‌شوند، پاسخ صریحی برای استثنایی بودن این سنگ ندارند. شاید بهتر باشد بیشتر درباره عدم صراحت حرف بزنم. درباره اشاره‌ای مستقیم برای رفع ابهام به چیزی؛ اما واقعیت این است که نمی‌توانم منبع اصلی این عدم صراحت را کشف کنم. نمی‌دانم فرهنگ بدوی سرخ‌پوستی - نه به معنای عقب‌مانده، شاید یک جور اصالت را می‌خواهم متذکر بشوم - موجب نقض صراحت شده یا نثر داستان دچار مشکل است؟

در مورد فرهنگ نمی‌توانم نظری بدهم. همه دانسته‌های من از دایرة‌المعارف‌ها، کتاب‌های عمومی فرهنگ‌شناسی، افسانه‌ها، فیلم‌ها، روزنامه‌ها و در مستقیم‌ترین حالت، از طریق مترجم کتاب‌های کارلوس کاستاندا است!! من هیچ وقت تماس ملموسی با این

- عنوان کتاب: هر کسی باید سنگی داشته باشد
- نویسنده: بایرد بیلر
- مترجم: لیدا کاووسی
- تصویرگر: پیتر پارنال
- ناشر: حوض نقره
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- تعداد صفحات: ۲۴ صفحه
- بها: ۴۰۰ تومان





بایرد بیلر

سنگ نگاه کن. سنگی که زیاد بزرگ است بر ندارد. سنگ زیاد کوچک انتخاب نکن. سنگت باید کاملاً به اندازه باشد. برای سنگ خود، دنبال رنگ مناسبی باشد. شکل سنگ را با سلیقه انتخاب کن. همیشه سنگت را بو کن. از هیچ کس نخواه برای انتخاب سنگ کمکت کند.

برایند اجرای این قوانین، سبب استثنایی شدن سنگ می‌شود. البته این استثنا، به صورت ذاتی در سنگ وجود دارد و ما آن را کشف می‌کنیم و تمام خصوصیات استثنایی سنگ با کاشفش می‌ماند؛ شاید تا ابد!

اولین چیزی که به ذهنم می‌رسد، این همانی قوانین با دیگر قانون‌های موجود است؛ مثلاً ده فرمان. شاید به سبب این که آن هم ده تاست. این ارتباط کاملاً ناخودآگاه شکل می‌گیرد، خارج از حیطه اختیارات من. اما در صورت تقلیل آموزه‌ها/ قوانین کتاب، می‌شود رابطه‌ای بین انسان و طبیعت برقرار کرد. نتیجه‌گیری‌ای زودرس و سردستی؛ شاید برای خلاص شدن از رازورزی پنهان متن، دارم فرار می‌کنم.

در مورد نثر داستان هم باید با احتیاط صحبت کرد. ترجمه‌ای که نمی‌دانم در حالت اولیه‌اش منظوم بوده یا نه و نوشتار پلکانی‌اش سلیقه‌ای است یا براساس متن. قصدم بهتان زدن به امانت‌داری حرفه‌ای مترجم نیست. دارم جهالت خودم را نشان می‌دهم؛ جرأت نقد کردن چیزی، با این همه مجهول

حس می‌کنم، ندانستن من باشد. برخورد با چیزهایی که اطلاعی درباره‌اش نداریم، وهم‌آلود جلوه می‌کند؛ مثل برخورد با تلون.^۱ اما چه چیزی باعث استثنایی بودن یک سنگ می‌شود؟ من برایتان ده قانونی را که بایرد بیلر وضع کرده [نقل کرده؟] می‌نویسم؛ البته به صورت خلاصه.

کوه بهترین جا برای پیدا کردن سنگ است. با آرامش کامل، سنگت را پیدا کن. مستقیم در چشم

فرهنگ نداشته‌ام. رازورزی را جزو شاخصه‌هایش به من قبولانده‌اند؛ رازورزی‌ای که شباهت چندانی با فرهنگ بومی‌ام ندارد. ساده‌انگارانه است که به سبب ریشه‌های مان، غربیتی احساس کنم و یا شباهتی بین عرفان شرقی و عرفان سرخ‌پوستی به هم بزنم و یا حتی آداب مشترک تولید کنم. در حقیقت، من هیچ چیزی بیشتر از آن که دیگران گفته‌اند، نمی‌دانم.

«تواتر شنیدن گوش فعل رویت می‌کند و حکم رویت دارد.»^۲ «!!!» تنها چیزی که اجازه می‌دهد با اطمینان درباره چیزهایی که شنیده‌ام، حرف بزنم همین است. اگر اشتباه می‌کنم، اشتباه «تواتر شنیده‌ها» است که گاهی همدیگر را پاک می‌کنند، یا روی هم شنیده می‌شوند!

در مورد نثر داستان هم باید با احتیاط صحبت کرد. ترجمه‌ای که نمی‌دانم در حالت اولیه‌اش منظوم بوده یا نه و نوشتار پلکانی‌اش سلیقه‌ای است یا براساس متن. قصدم بهتان زدن به امانت‌داری حرفه‌ای مترجم نیست. دارم جهالت خودم را نشان می‌دهم؛ جرأت نقد کردن چیزی، با این همه مجهول. شاید دلیل آن عدم صراحتی که در داستان

۱. شما چیزی درباره من درون تان نمی‌دانید. یا آن قدر که فکر می‌کنید، به آن نزدیک نیستید. شاید این را حس نکرده باشید، اما می‌توانید سنگی پیدا کنید که این را به شما ثابت کند.

۲. شما می‌توانید شخصیت تان را در یک سنگ ببینید.

۳. دختری را می‌شناسم که فقط سنگ‌های صاف را دوست داشت. از من نپرسید چرا. من سنگ‌های ناصاف را دوست دارم.

۴. نزدیک شدن به چیزها و ارتباط برقرار کردن با آن‌ها، باعث نزدیکی آدم به خودش می‌شود.

۵. طبیعت چیزهای دیدنی دارد.

و می‌شود این لیست را آن قدر ادامه داد که تناقض نامتار بشود؛ مجموع چیزهای غریب از یک نوشته. فکر می‌کنم باید یک جا جلوی این پراکندگی را گرفت.

گناه نکن!

این فرمان، صراحت خاصی دارد. فعل امری که به جز نهی کردن و استمرار، به سبب مخاطب مستقیم، تحکم بیشتری پیدا می‌کند، تحکمی که در ذات شریعت یهود ریشه دارد. پیام این فرمان منتقل می‌شود و من از لحاظ معنایی، آن را درک می‌کنم. اما قوانین باید بیلر انعطاف‌پذیر است و می‌خواهد که قوانین شخصی وضع کنیم؛ قانون‌هایی خاص خودمان. می‌شود این را به از اسب افتادگی مؤلفه در ادبیات امروز چسباند و از مشارکت مخاطب حرف زد. من از تکیه‌گاهی در فضا حرف می‌زنم که نقطه شروع داستان است. فرض داستان، «هر کسی باید سنگی داشته باشد» است، اما چرایی داستان، در هاله‌ای از ابهامات تودرتو قرار گرفته و انگیزش داستان، به تنهایی است که از پس هر کلمه پیداتر می‌شود و ابهامات را به دیالکتیکی بین سنگ و کودک تبدیل می‌کند. «کودک با استفاده از نیروی جادویی زبان یا اشاره، نشانه یا حرکت، جهانی زنده خلق می‌کند که در آن اشیا می‌توانند به سوالات او پاسخ دهند. زبان، چون از معنای عقلانی‌اش رها شود، دیگر مجموعه‌ای از علائم نیست و بار دیگر پیکره زنده ظریفی می‌شود.» باز نمود کلامی، معادل بازآفرینی شیئی‌ای قرار می‌گیرد و سنگ، به عنوان شیئی‌ای ازلی، قصد نزدیکی بین جهان و انسان را دارد.

قصد اصلی من احتمالاً تحت تأثیر ترغیب نویسنده برای جواب ندادن به سؤال‌های دیگران قرار گرفته. پنهان کاری‌ای که متن ترویجش می‌کند و حدودی که برای فردیت مشخص می‌سازد.

«وقتی به سنگ‌ها نگاه می‌کنی، نگذار مادر یا پدرت، یا خواهر یا برادرت یا حتی بهترین دوستانت با تو حرف بزنند.» قرار بود به سؤال‌هایی که کتاب به آن‌ها جواب ندهد، جواب بدهم؛ حالا خودم درگیر

اما قوانین باید بیلر انعطاف‌پذیر است و می‌خواهد که قانون‌های شخصی وضع کنیم؛ قانون‌هایی خاص خودمان

شما با داستانی که چیزی را

شرح و بسط نمی‌دهد، مواجهید.

داستان حتی در شرح کیفیت

احساسات هم «مگویی» را حفظ می‌کند و

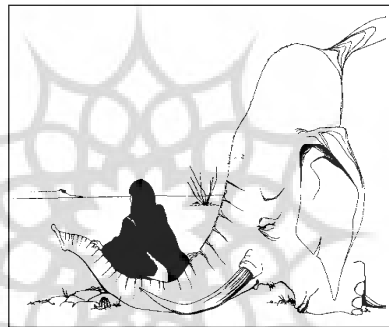
به جای تقسیم‌بندی و تقلیل احساسات

به گروه‌های انسانی کوچک‌تر،

احساسات فردی را مد نظر دارد و

شکل احساسات را به داده‌های انسانی

ارجاع می‌دهد



تنهایی‌ام شده‌ام و دغدغه تنهایی، حایلی شده بین من و متن و بطرف خودش می‌کشاندم.

تنهای پسین

فردیت تبلیغی داستان، حوزه‌ای بیشتر از فردیت را پوشش می‌دهد؛ حوزه تنهایی، گستره‌ای که متناقض نماست و یا دو رویه متضاد دارد. میل به تنهایی، در تقاض با همراه داشتن یک همدم همیشگی - سنگ - قرار می‌گیرد. تنها گذاشتن همه چیز و همه کس، برای این که چند لحظه‌ای با سنگ خودت تنها باشی. این که داستان فردیت را تبلیغ می‌کند، شاید کمی اغراق باشد؛ بهتر بود می‌نوشتیم بازبایی فردیت از دست رفته را تبلیغ می‌کند؛ گذشته آدمی را و البته، عنصری که برای رسیدن به این فردیت در نظر می‌گیرد، شیئی‌ای ازلی است؛ سنگی که از ابتدای زمان بوده. «... زمان تاریخ ندارد» روزی روزگاری...» «در روزگاری که حیوانات سخن می‌گفتند...» «در آغاز...» و آن آغاز، که فلان سال و فلان روز نیست، همه آغازها را دربر می‌گیرد و ما را وارد زمان زنده‌ای می‌کند که در آن همه چیز واقعاً هر لحظه آغاز می‌شود.» تاریخی که انسان امروزی فاصله‌اش با آن بیشتر می‌شود، توسط سنگ

پیموده می‌شود. سنگ، انسان را در بازگشت به گذشته همراهی می‌کند.

داستان این چیزها را به وضوح نمی‌گوید، پنهانش هم نمی‌کند. نشانه‌ها هستند که وجوه معنایی داستان را شرح می‌دهند و این عدم همخوانی نشانه‌های فرهنگی و واسطه‌گی بی‌نتیجه کلمات است که باعث عدم صراحت شده. فکر می‌کنم بالاخره منشا عدم صراحت را پیدا کردم - شما با داستانی که چیزی را شرح و بسط نمی‌دهد، مواجهید. داستان حتی در شرح کیفیت احساسات هم «مگویی» را حفظ می‌کند و به جای تقسیم‌بندی و تقلیل احساسات به گروه‌های انسانی کوچک‌تر، احساسات فردی را مد نظر دارد و شکل احساسات را به داده‌های انسانی ارجاع می‌دهد. «اگر سنگی خوب باشد، بیشتر از هر چیز دیگری در دنیا به آدم حس‌های خوب می‌دهد.» حس‌هایی که خوب بودن آن، کاملاً به انسانی که سنگ را در دست گرفته، بستگی دارد. نمی‌توانم بگویم داستان ضد اجتماعی است - اجتماع به عنوان یک ساختار که قوانین آن بر فردیت فشار وارد می‌کند - ولی ده قانونی که نویسنده برای پیدا کردن سنگ وضع می‌کند، خواننده را به قلمرو تنهایی می‌کشاند. هر کس می‌بایست خودش به تنهایی، سنگ خودش را بیابد و برگزیند. سنگی که من انتخاب می‌کنم، با سنگی که شما انتخاب می‌کنید، فرق می‌کند و این نه تنها نشانه فردیت من، بلکه نقطه افتراقی است که من را به درون خودم و تحلیل سلیقه‌ها، علائق و احساساتم ترغیب می‌کند. شاید شما سنگ فردیت‌تان را پیدا کنید، اما من آدم جمع‌گرایی هستم. شاید بهتر بود روی این کتاب چیزی نمی‌نوشتیم.

بی‌نوشت‌ها:

۱. دیالکتیک تنهایی / اوکتاویو یاز / خشایار دیبیمی / کیان، سال دهم، شماره ۵۱، فروردین، اردیبهشت ۷۹
۲. هر کسی باید سنگی داشته باشد / بیلر / لیدا کاووسی / حوض نقره / چاپ اول ۱۳۸۰
۳. مقالات مولانا (فیه مافیة) / مولانا جلال‌الدین محمد بلخی / ویرایش جعفر مدرس صادقی / نشر مرکز / چاپ دوم ۱۳۷۴
۴. تلون: طرح بلندپروازانه دیبایی خیالی با سیارات، نقشه‌های جغرافیایی، سرزمین‌ها، زبان‌های باستانی و رایج، سکه‌ها، کتاب‌ها، فلزات و واحدهای اندازه‌گیری خودش که بورخس در داستان «اوکبر، تلون، اربیس ترتیوس، خلق کرده.

۵. شناختن شیر از جای پنجه‌اش

۶. هر کسی باید سنگی داشته باشد

۷. دیالکتیک تنهایی

۸. هر کسی باید سنگی داشته باشد

۹. دیالکتیک تنهایی

۱۰. هر کسی باید سنگی داشته باشد